

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید





## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و بیست و چهارم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش سوم (۲)

پیش بینا، شد خموشی نفع تو  
بهر این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

ساکت کردن ذهن و خاموش ماندن در پیشگاه خداوند و انسان‌های زنده‌شده به زندگی، به نفع تو است. به همین دلیل فرمان «خاموش باشید» آمده است.

[باز شدن فضای درون یک تجربه عملی و شخصی است و در اثر خاموش کردن ذهن صورت می‌پذیرد. خواندن اشعار مولانا که از هر طرفی خاصیت‌های مخرب من‌ذهنی را به انسان نشان می‌دهد، در رعایت فرمان «اَنْصِتُوا» و خاموشی ذهن از اهمیت بسزایی برخوردار است.]

بادِ را یا رَبِّ نمودی، مَرُوحَه پنهان مدار  
مَرُوحَه دیدن چراغِ سینهٔ پاکان شده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۳۷۰

خداوندا، حال که باد گُن فکان را به ما نشان دادی، پس نیرویی که سبب وزیدن این باد می‌شود و امورات زندگی ما را اداره می‌کند را هم نمایان کن. زیرا دیدن روی تو در فضای گشوده‌شده مانند چراغی است که در دل انسان‌های پاک و زنده به حضور روشن است.



هر که بیند او سبب، باشد یقین صورت پرست  
وآنکه بیند او مسبب، نور معنی دان شده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

هر کسی که اتفاقات را سبب تغییرات در زندگی خود می داند به یقین صورت پرست بوده و در من ذهنی است. اما کسی که فضا را باز کرده و نیروی زندگی را پشت همه اتفاقات می بیند، به حقیقت از جنس نور یا هشیاری حضور است و به واسطه علم و خرد کل بر اسرار زندگی آگاه شده است.

حارسی دارم که مُلکش می سزد  
داند او بادی که آن بر من وزد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۳

من نگهبانی دارم که به حقیقت بر پادشاهی و ادارهٔ این جهان سزاوار است. بنابراین هر بادی که بر من می‌وزد و زندگی‌ام را دچار تغییر می‌کند را می‌داند و قادر است تا امورات مرا نیز اداره کند.

سرد بود آن باد یا گرم، آن علیم  
نیست غافل، نیست غایب، ای سقیم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴  
-سقیم: بیمار جسمانی، در اینجا منظور بیمار اخلاقی و باطنی است.

خداوند دانا می‌داند که این باد سرد است یا گرم، بر وفقِ مراد است یا سببِ بی‌مرادی. پس ای بیمار دل بدان که خداوند از هیچ چیز غافل و غایب نیست.

[نتیجه می‌گیریم من ذهنی و فکرهايش که مدام در پی سبب‌سازی است اثری جز خرابکاری ندارد و به درد ما نمی‌خورد. بنابراین با پذیرش این که ما من ذهنی نیستیم و پرهیز از سبب‌سازی، مسئولیت اشتباهاتی که با من ذهنی مرتکب شده‌ایم را پذیرفته و از خداوند عذر می‌خواهیم، یعنی فضا را باز کرده و دیگر هرچه را ذهن نشان می‌دهد مهم نمی‌دانیم و در مرکزمان قرار نمی‌دهیم.]



چشم بر اسباب از چه دوختیم؟  
گر ز خوش چشمان، گرشم آموختیم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۵  
-گرشم: ناز و کرشمه

اگر از خوش چشمان یا انسان‌های زنده به حضور مانند مولانا آموختیم که باید مرکزمان را تغییر دهیم و با دید  
عدم به زندگی نگاه کنیم، پس چرا هنوز به سبب‌هایی که ذهن همانیده نشان می‌دهد چشم دوخته و آن‌ها را  
مهم می‌دانیم؟

هست بر اسباب، اسبابی دگر  
در سبب منگر، در آن افکن نظر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۶

هر چیزی که ذهن آن را سبب می‌شمارد، خودش معلول اسباب دیگر است. بنابراین به جای نگاه کردن به ذهن و زندگی خواستن از سبب‌های ذهنی به مسبب یا خداوند نگاه کن که تمام اتفاقات را با نیروی زندگی رقم می‌زند.



انبیا در قطع اسباب آمدند  
معجزات خویش بر کیوان زدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۷  
بر کیوان زدند: به عالی ترین مرتبه آسمان رساندند.

پیامبران نیز برای همین امر آمده‌اند تا به انسان‌ها یادآور شوند آن چیزی که ذهن همانیده به عنوان عامل نجات و مسبب نشان می‌دهد اعتباری ندارد و به شما کمک نخواهد کرد. بنابراین در این مسیر همه تلاش خود را به کار بستند و معجزات خود را برای هدایت بشر به عالی ترین مرتبه آسمان رساندند.

[توجه داشته باشید که شما نباید اسباب را پشت سر هم بچینید و با سبب‌سازی ذهن بخواهید به مقصود اصلی خود و به خدا برسید، بلکه باید فضا را باز کنید و از هر چیزی که به تجسم ذهن می‌آید و آن را سبب می‌داند پرهیز کنید.]

جمله قرآن هست در قطع سبب  
عزّ درویش و، هلاکِ بولهب

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰  
عزّ: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی

همه آیات قرآن برای متوقف ساختن سبب‌سازی ذهن آمده تا انسان‌ها با خواندن آن مرکز را عدم کرده، فضا را باز کنند و از ذهن همانیده بیرون بپرند. این آیات همچنین برای عزت بخشیدن به کسی که مرکزش را از همانیدگی‌ها خالی کرده و نیز هلاکِ کسی که آتشِ درد را در مرکزش گذاشته، نازل شده‌است.



چشم‌بند خلق، جز اسباب نیست  
هر که لرزد بر سبب، ز اصحاب نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۳

آن چیزی که باعث شده تا چشم عدم‌بین در انسان‌ها بسته شود، چیزی جز سبب‌سازی ذهن نیست. پس هر کس بر چیزی که ذهنش نشان می‌دهد بلرزد یعنی آن را مهم بداند و به مرکزش بیاورد، جزو اصحاب خداوند نیست. [اگر به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندهیم، آن را جدی نگیریم، نلرزیم و در مرکزمان نگذاریم، فضا باز می‌شود و هشیاری آرام‌آرام از غم جدا می‌گردد و در این صورت می‌توانیم شادی بی‌سبب را تجربه کنیم.]

علتی بتر ز پندار کمال  
نیست اندر جانِ تو ای دُودلال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴  
—دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی فریب‌کار [که با چیزها همانیده شده و پندار کمال، ناموس و درد ایجاد کردی] این را بدان که در جان تو مرضی بدتر از پندار کمال وجود ندارد. [که باعث می‌شود تا حضورِ مسبب را پشت هر اتفاقی که با «قضا و کن‌فکان» پیش می‌آید نبینی و تعظیم خدا را به‌جای نیاوری].



در تگ جو هست سرگین ای فتی'  
گرچه جو صافی نماید مر تو را

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹  
-تگ: ژرفا، عمق، پایین  
- فتی: جوان، جوانمرد

ای جوانمرد، در اعماق جوی به ظاهر آرام ذهنت انبوهی از آلودگی درد و رنجش‌هایی وجود دارد که توسط من ذهنی ایجاد شده ولی در حال حاضر پندار کمال، ناموس و درد مانع دیدن آن‌ها می‌شود و این جوی را در نظرت صاف و تمیز نشان می‌دهد.

کرده حق، ناموس را صد من حدید  
ای بسی بسته به بند ناپدید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰  
-حدید: آهن

خداوند، ابرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال است همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان‌ها بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی‌توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیاران بکشند. در نتیجه نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند. [شما نیز اگر هنوز با حرف مردم دچار رنجش می‌شوید و حس درد می‌کنید، بدانید که مرکزتان همانیده است و پندار کمال و همه خاصیت‌های من ذهنی را دارید.]

که درونِ سینه شرح داده‌ایم  
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان ما بی‌نهایت خود را در مرکز تو قرار داده‌ایم و توانایی فضاگشایی، سکوت‌شنوی و عدم‌بینی را نیز در هشیاری‌ات نهاده‌ایم. بنابراین هر لحظه می‌توانی با استفاده از این توانایی به بی‌نهایت ما که جنس اصلی توست زنده شوی. [انسان وقتی به این نتیجه می‌رسد که آن‌چه ذهن نشان می‌دهد مهم نیست، در اثر فضاگشایی و قبول «قضا و کُن فکان» مهم‌ترین خاصیت خداگونه خود یعنی شرح و بسطی که در سینه‌اش وجود دارد را بروز می‌دهد و به وجود ذاتی فضاگشایی در وجود خود پی می‌برد.]



چون ملائک گوی: لا علمَ لَنَا  
تا بگیرد دست تو عَلمَتَنَا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

ای انسان، فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی فکر و عمل نکن تا «عَلمَتَنَا» یعنی خرد و دانش ایزدی که در اثر گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

[ما نیز در این لحظه با بی کار کردن عقل و دانش من ذهنی از خداوند عذرخواهی کرده و اعتراف می کنیم که از جنس زندگی هستیم. بنابراین با عدم کردن مرکزمان از خداوند پاک می خواهیم تا به ما دانش بیاموزد.]

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»  
«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)  
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور  
پایان



خانم لیلا





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش چهارم

دَمِ او چَان دَهَدَت، رُو ز نَفَخْتُ بَیذیر  
کَارِ او کُن فیکون سَت، نِه موقوفِ عِلل

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴  
—نَفَخْت: دمیدم

هرگاه فضا را در برابر افکار همانیده باز کرده و سبب‌سازی‌های ذهن را بی‌اعتبار می‌سازی، دم زنده‌کننده زندگی با قانون «قضا و کن‌فکان» وارد وجودت می‌شود و تو را به حضور زنده می‌کند، این را از آیه «نَفَخْتُ»، «از روح خود در تو دمیدم» بپذیر، زیرا کار خداوند این است که بگوید «بشو و می‌شود» و موقوفِ عِلل و اسباب ذهنی نیست.

پیش چو گانهای حکم کُن فکان  
می‌دویم اندر مگان و لامکان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

ما پیش چو گانهای حکم «قضا و کُن فکان» الهی که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون در حال دویدنیم. یعنی قانون «قضا و کُن فکان» زندگی لحظه‌به‌لحظه اجرا می‌شود و وضعیت درون و بیرون ما را تعیین می‌کند به طوری که هرچه در درون فضاگشا تر باشیم، در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم.

[در واقع «قضا و کُن فکان» در مقابل سبب‌سازی‌های ذهن ما است. باید مراقب باشیم تا در برابر حکم قضا مقاومت نداشته باشیم. وقتی با تجسم چیزهای این‌جهانی و تزریق حس هویت به آن‌ها، مرکزمان را همان‌جایی ساخته و عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از آن‌ها می‌گیریم، با این کار آن چیزی را که در این لحظه ذهن نشان می‌دهد مهم‌تر از خدا دانسته و کم و زیاد شدن آن همان‌جایی باعث تغییر در مرکز ما می‌شود.]



(قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲)

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود.»

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟  
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲  
—قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

ای انسان، چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری؟ چرا مرکزت را که از جنس خدا و بی فرمی است با همانیده شدن و آوردن اجسام به مرکزت نشان دار می کنی؟ عدم به وسیله ذهن قابل فهم نیست، بلکه باید به آن تبدیل شوی. پس نگاه کن تا این لحظه که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی درست برداشته و مرکزت را عدم کنی.



[به عبارت دیگر اگر والدین فرزندان خود را از جنس زندگی می‌دیدند و از او در برابر همانیده شدن مراقبت می‌کردند تا اتصالش با زندگی قطع نشود، در این صورت نه تنها من‌ذهنی و خصوصیتی چون پندار کمال و ناموس و درد ایجاد نمی‌شد، بلکه در مواجهه با اتفاقات پیغام زندگی را دریافت و اولین قدم را با فضاگشایی برمی‌داشتند.]

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من  
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

وقتی این لحظه در اثر فضاگشایی با زندگی یکی شدم، به عشق یا خداوند گفتم: «ای خداوندی که یار و همنشین اصلی من هستی، من فهمیدم نباید مرکز را از عدم به جسم تبدیل کنم و تصمیم گرفتم همیشه آن را عدم نگه دارم، چراکه نمی‌خواهم حتی یک لحظه از عشق یعنی یکی شدن با تو جدا شوم و از کنار تو بروم. پس از من دور نشو.»

از قرین بی قول و گفت و گوی او  
خو بدزد دل نهان از خوی او

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل انسان بدون هیچ گفت و گویی، به طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت همنشینی را که با او قرین شده است می دزدد. [یکی از موانع اصلی زنده شدن به زندگی قرین است. باید مواظب باشیم و با فضاگشایی و خواندن ابیات مولانا مرکزمان را عدم نگه داریم تا از اثرات قرین بد در امان بمانیم و برای دیگران نیز قرین خوبی باشیم. حتی اگر تا کنون درک کرده باشیم که نباید سبب سازی کنیم، در کنار قرینی که من ذهنی شدید دارد و سبب سازی می کند ما هم دوباره به ذهن رفته و شروع به سبب سازی خواهیم کرد.]

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها  
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صفات و انرژی‌های خوب زندگی و انرژی‌های بد و مخرب من ذهنی به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می‌کند. [بنابراین ما باید از توانایی انتخاب خود در این لحظه بهره ببریم، با انسان‌های زنده به زندگی قرین شویم و مرکز و سینه خود را از طریق فضاگشایی، با خداوند که بهترین همنشین است قرین کنیم.]



گرگ درنده‌ست نفس بد، یقین  
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

بدون شک اولین قرین بد تو و بدترین دشمنت، من ذهنی توست که مانند یک گرگ درنده از درون تو را تباہ می‌سازد. پس چرا بهانه‌تراشی می‌کنی و همنشین‌های بیرونی را مقصر می‌دانی؟

[اگر به‌طور مداوم ناظر من ذهنی‌مان نباشیم یقیناً به ما ضرر می‌زند. در این صورت نباید تقصیر را گردن قرین‌های بد بیندازیم، بلکه باید از یک طرف مواظب من ذهنی خودمان و از طرف دیگر مواظب قرین‌های بیرونی باشیم و فراموش نکنیم من ذهنی گرگ درون ماست و برای دریدن ما کافی است.]

بر قرین خویش مَفرّا در صفت  
 کآن فراق آرد یقین در عاقبت

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

ای انسان، در صفت گفت‌وگو و حرف زدن با من‌ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی نگیر و به او مجال سخن گفتن بده. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ذهنیت را خاموش کن تا به‌جای من‌ذهنی، زندگی از طریق تو سخن بگوید و شراب عشق، شادی و آرامش را در جام تو بریزد. در غیر این صورت، بدون شک اتصال تو با خداوند قطع خواهد شد.

[باید بدانیم سبب‌سازی و تندتند فکر کردن عادت ما شده و فکر می‌کنیم با فکرهای همانیده پی‌درپی، می‌توانیم مسائلمان را حل کنیم، درحالی‌که با این کار علاوه‌بر مسئله‌سازی بیشتر، زندگی‌مان را خراب می‌کنیم و به خداوند مجال کمک نمی‌دهیم. هرچه با رعایت «انصتوا» من‌ذهنی را کند کنیم، حرف زدن خدا از طریق خودمان را بیشتر و سریع‌تر کرده‌ایم.]

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی  
خویش را بدخو و خالی می کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶  
-حبر: دانشمند، دانا  
-سنی: رفیع، بلندمرتبه

اگر به جای تمرکز روی خود، روی دیگران کار کنی و بخواهی با نصیحت‌های من‌ذهنی‌ات آن‌ها را بزرگ و دانشمند نمایی، درواقع خودت را از جنس من‌ذهنی می‌سازی، یعنی در نهایت بدخو و خالی از انرژی زنده زندگی می‌شوی.



مردۀ خود را رها کرده‌ست او  
مردۀ بیگانه را جوید رفو

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

انسان نادان مردۀ من‌ذهنی خود را رها کرده و به‌دنبال اصلاح و زنده کردن مردۀ دیگران یعنی من‌های ذهنی مردم است. او مشغول ایراد گرفتن از دیگران است و ایرادهای خود را نمی‌بیند.

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری  
مدتی بنشین و، بر خود می گری

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

[انسانی که به مرکز همانیده و پُر از دردش آگاه شده، خطاب به خود می گوید:] «ای چشم من، تا امروز به حال دیگران گریه می کردی و می خواستی آن ها را عوض کنی. حالا بیا با فضاگشایی به دردهای ناشی از همانیدگی هایت بنگر و مدتی بر حال زارِ خودت گریه کن نه بر هیچ کس دیگر، یعنی از این پس فقط حواست به خودت باشد، نگران دیگران نباش، روی خودت کار کن و به اصلاح خودت پرداز.»

در گوی و، در چهی ای قَلْتَبان  
دست وادار از سِبَالِ دیگران

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۵  
-گو: گودال  
- قَلْتَبان: بی حمیت، بی غیرت  
-سبال: سبیل

ای بی غیرت، تو خودت در گودال و چاه پُر از درد و گرفتاری من‌ذهنی و پندار کمال گرفتار هستی، بنابراین به کار رها کردن خودت مشغول باش و دست از سبیل دیگران بردار؛ یعنی در مسائل دیگران دخالت نکن و به فکر اصلاح زندگی آن‌ها نباش، فقط روی خودت کار کن.



چون به بُستانی رسی زیبا و خوش  
بعد از آن دامانِ خَلقان گیر و کش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶

هرگاه با فضاگشایی به بوستان زیبا و خوش حضور رسیدی، یعنی به خدا یا زندگی زنده شده و شادی و آرامش بی سبب را تجربه کردی، آن وقت دامنِ مردم را هم بکش و مانند مولانا آن‌ها را به گلستان معرفت و بهشت فضای یکتایی دعوت کن.

ای مُقیمِ حبسِ چار و پنج و شش  
نغزجایی، دیگران را هم بکش

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۷

[مولانا با کنایه خطاب به انسانی که من ذهنی دارد، می گوید:] ای کسی که در زندان محدودیت‌های این جهان یعنی چهار بعد و پنج حس و شش جهت جغرافیایی هستی، یعنی در جهان مادی ذهن محبوس بوده و به حضور یا بی‌نهایت خداوند زنده نشده‌ای، عجب جایگاه خوبی داری! دیگران را هم به آن جا ببر [که درواقع به این معناست که در جای خوبی نیستی پس لطفاً دیگران را به آن جا نکش. به بیان مولانا در این بیت علت بدبختی ما این است که من ذهنی خودمان یا من‌های ذهنی دیگر امور ما را اداره و زندگی‌مان را مثل جهنم می‌کنند. درحالی که با فضاگشایی و ساکن شدن در این لحظه ابدی و عدم تمرکز روی دیگران، خرد کل زندگی با قضا و کُن‌فکانش ما را اداره می‌کند، در نتیجه زندگی‌مان بهشت می‌شود.]



آشنایی گیر شب‌ها تا به روز  
با چنین استاره‌های دیوسوز

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

ای انسان، وقتی که در شب ذهن هستی و هشیاری‌ات در خواب همانیدگی‌ها به سر می‌برد، تا فرار سیدن صبح حضور و زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت زندگی، ابیات مثنوی و دیوان شمس را مرتب بخوان و تکرار کن. این ابیات همچون ستاره‌های دیوسوز در آسمان درونت می‌درخشند و آثار منفی دیو من‌ذهنی را خنثی می‌کنند.

[مولانا تأکید می‌کند ابیاتش را شب و روز بخوانیم و تکرار کنیم زیرا این ابیات با باز کردن فضای درون ما، دیو مرکزمان را که من‌ذهنی است کوچک‌تر خواهند کرد. علاوه بر آن، من‌های ذهنی بیرونی هم نخواهند توانست روی ما اثر بگذارند و اگر هم از طریق قرین تأثیر گذاشتند، با خواندن این ابیات اثرشان خنثی خواهد شد.]



هر یکی در دفع دیو بدگمان  
هست نفت اندازِ قلعهٔ آسمان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱-  
-نفت اندازنده: کسی که آتش می بارد.

هریک از ابیات مولانا در قلعهٔ آسمان درون یا فضای گشوده شده به سوی دیو من ذهنی ما و دیگران گلوله های آتشین می اندازند و با دور کردن دیوها و خنثی کردن اثرشان، اجازه نمی دهند که آنها از طریق قرین شدن فضای درونمان را ببندند.

[در واقع هرگاه من ذهنی بخواهد با استفاده از الگوها و ابزارهای مختلفی همچون توقع، حرص، خشم و ملامت روی ما تأثیر مخرب بگذارد و ما را به ذهن بکشاند، ابیات مولانا این شناسایی را به ما می دهند که هشیارانه فضا را باز کنیم و واکنش نشان ندهیم.]

ننگرم کس را و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و، تو منظرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹  
-منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

خداوندا، من به عنوان فضای گشوده شده به هیچ کس و هیچ چیزی که ذهن نشان دهد نگاه نمی کنم و اگر فرضاً به آن نگاه کنم در برابرش مقاومت نخواهم کرد و فقط آن را بهانه ای برای دیدن تو می دانم. به عبارتی با نگاه کردن به هر چیز و هر اتفاق، می خواهم در اطراف آن فضاگشایی کنم و با مرکز عدم به تو وصل شوم.

[اتفاقاتی که برای ما می افتد به این منظور است که متوجه زندگی شویم، خدا را ببینیم و بفهمیم که نباید عاشق سبب سازی ذهن و فکرهای پی در پی من ذهنی که مرکزمان را پر می کنند باشیم. بدین ترتیب هر اتفاق، بهانه ای برای فضاگشایی و دیدن خداست.]



عاشقِ صنَعِ توأم در شُکر و صبر  
عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گبر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰  
-شکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست.  
-گبر: کافر

خداوندا، من در هر وضعیتی که ذهنم نشان می دهد عاشق آفریدگاری و صنَعِ تو هستم، چه در اتفاقات خوب که شکر مرا سبب می شوند و چه در وضعیت های بد که صبر مرا می طلبند. در هر دو حالت با فضاگشایی در اطراف اتفاق، مرکز را عدم می کنم تا صنَعِ تو کار کند و از طریق من بیافرینی. من همچون من های ذهنی کافر، عاشق آن چیز مصنوعی که ذهنم نشان می دهد نیستم.

[مولانا در این بیت قانونی را بیان می کند که بر مبنای آن هر کس عاشق آفرینندگی و صنَعِ خدا باشد، نسبت به خوبی یا بدی اتفاقی که با ذهن می بیند بهانه نمی آورد و مشغول خبرها نمی شود، بلکه تسلیم خلاقیت زندگی و قضا و کن فکانش شده و در نهایت خودش نیز خلاق می گردد.]



عاشقِ صنَعِ خدا با فرِ بود  
عاشقِ مصنوعِ او کافر بود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱  
-صنع: آفرینش  
-مصنوع: آفریده، مخلوق

هر کس عاشق نیروی آفریدگاری خدا باشد و با فضاگشایی اجازه دهد که خداوند از طریق او ساختارهای نیک بیافریند، دارای عشق، خنده، زیبایی، بی‌دردی، خلاقیت و فرّ و شکوه ایزدی می‌شود و برکت زندگی را وارد زندگی‌اش می‌کند. اما کسی که عاشق آفریده‌های خدا باشد در واقع کافر است، چرا که با همانیده شدن با چیزهایی که ذهنش نشان می‌دهد، روی زندگی و مرکز عدم را می‌پوشاند. [توجه به این سه بیت می‌تواند زندگی ما را که با فکرهای من‌ذهنی‌مان خراب شده، درست کند. وقتی با چیزی که من‌ذهنی مهم می‌داند و مصنوع است، همانیده می‌شویم، مرکزمان را از عدم خارج و تبدیل به جسم می‌کنیم و کافر خواهیم بود. این موضوع سبب می‌شود حالمان بد باشد، زیرا عشق ما به مصنوع و دیدن از طریق آن، روی زندگی و خدا را می‌پوشاند و به صنع او اجازه عمل نمی‌دهد در حالی که تدبیر امور ما لحظه‌به‌لحظه باید با آفریدگاری خدا باشد.]

الا ای قادرِ قاهر، ز تن پنهان به دل ظاهر  
زهی پیدای پنهانم، تو را خانه کجا باشد؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۵  
-قاهر: چیره، غالب

ای خداوند قادر و قاهر، که توانایی داری تا با خرد کل، من و تمام کائنات را اداره کنی، عقل تو بر تمام سبب‌سازی‌هایی که با عقل من ذهنی انجام می‌شود غالب و چیره است. ای خدایی که در نگاه ظاهر بین من ذهنی پنهان هستی ولی به واسطه مرکز عدم در دلم آشکار می‌شوی، چه خوش است که در عین پنهان بودن، پیدایی. وقتی فضا را باز می‌کنم هم درونم گلستان می‌شود و هم عقل تو زندگی بیرونم را اداره می‌کند. پس خانه تو کجاست؟



پس همواره روی معشوقه نگر  
این به دستِ توست، بشنو ای پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس همواره با عدم کردن مرکز و فضاگشایی به روی ساقی زندگی یا خداوند بنگرد. و ای انسان، بدان این کار فقط و فقط به دست تو انجام می‌شود که با قدرت انتخاب در این لحظه فضا را بگشایی یا با مقاومت و قضاوت، با اتفاق ستیزه کنی و فضا را ببندی.

[برای این که انسان همواره بتواند به روی معشوق خود که خداوند است بنگرد، باید به آموزش بزرگانی همچون مولانا گوش بدهد، کمتر حرف بزند، تمرکزش روی خودش باشد، دیگران را قضاوت نکند، صبر کند و «نمی‌دانم» را به خود پیاموزد تا عقل من‌ذهنی خاموش شود و با حضور ناظر فکرهای خود را ببیند و بتواند پیغام اتفاق را در سکوت و آرامش دریافت کند و این‌گونه از عقل من‌ذهنی که با تندتند فکر کردن می‌خواهد خود را در معرض نمایش بگذارد، بگریزد.]



مُطْرِبِ عَشْقِ اِبْدَمِ، زَخْمَةُ عَشْرَتِ بَزْنَمِ  
رِيشِ طَرْبِ ثَّانِهْ كَنَمِ، سِبَلَتِ غَمِّ رَا بِكَنَمِ

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۵  
-سبلت: سبیل

[مولانا از زبان انسان زنده شده به خدا می گوید:] من شادی کننده عشق جاودانه هستم و هر لحظه برای پخش شادی خداوند، ساز زندگی را می نوازم. همچنین با شانه کردن ریش طرب به شاد بودنم افتخار می کنم و اگر غمی به صورت یک همانیدگی در مرکز ظاهر شود، با ابزار شناسایی و حضور ناظر سبیلش را کنده و حقیر و بی آبرویش می کنم.

[این ابیات ثابت می کند که خداوند از جنس شادی است و انسان خودش به صورت من ذهنی غم را آفریده و رها نمی کند.]

شهر ما فردا پُر از شگر شود  
شگر ارزان ست، ارزان تر شود

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

شهر وجود ما در اثر فضاگشایی مداوم و بی اثر کردن من ذهنی و توهماتش روزبه روز پر از شیرینی شادی بی سبب و ارتعاش عشق و زندگی می شود. این حلاوت و شیرینی که به واسطه الطاف خداوند و مرکز عدم ارزان و فراوان است، با نشر ابیات بزرگانی چون مولانا ارزان تر هم خواهد شد.

در شکر غلطید ای حلواییان  
هم‌چو طوطی، کوری صفرائیان

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۹

ای کسانی که با فضاگشایی از جنس شیرینی عشق هستید و این جهان را مانند پوسته می‌دانید، به کوری چشم  
من‌های ذهنی که از جنس درد هستند و مدام به‌سوی افکار همانیده میل می‌کنند، مانند طوطی در شیرینی خرد و  
شادی بی‌سبب بغلتید.



نیشکر کوبید کار این است و بس  
جان برافشانید یار این است و بس

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۳۰

تنها کار مفید و درست این است که دانه‌های همانیدگی را شناسایی و آن‌ها را خُرد کنید و با فضاگشایی ارتعاش زندگی و شادی بی‌سبب را در جهان پخش کنید. همچنین با انداختن همانیدگی‌ها، جان من‌ذهنی را فدای خداوند کنید و به او زنده شوید، چراکه محبوب حقیقی همین است و بس.

بلبلان و همه مرغان خوش و شاد از چمنند  
جغد و بوم و جعلی، گر ز چمن بگریزی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۸  
-جعل: سرگین گردانک

انسان‌های بیداری همچون مولانا که متصل به زندگی هستند، شاد و خوشحال از فضای گشوده‌شده هستند و هر لحظه آواز خوشی سر می‌دهند. اگر تو بخواهی با تندتند فکر کردن و بالا آمدن به‌عنوان من‌ذهنی از هشیاری و خرد فضای گشوده‌شده بگریزی و مرکزت همانیده شود، مثل جغد و سرگین گردانک نماد تخریب و ویرانی می‌شوی و از شادی بی‌سبب محروم می‌مانی.

تا دل به قمر دادم، از گردش او شادم  
چون چرخ شدم گردان، یعنی بنمی‌ارزد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۷

وقتی دلم را به ماه زندگی دادم دیگر از گردش او شادم نه از گردش من ذهنی و بالا و پایین شدن همانیدگی‌ها.  
زندگی‌ام را خداوند می‌گرداند نه عقل من ذهنی که مدام ضرر می‌زند. اکنون مانند افلاک و کائنات با خرد کل  
می‌گردم. یعنی فهمیده‌ام که من ذهنی هیچ ارزشی ندارد و نباید طبق عقل و خرد او فکر و عمل کنم.



شراب داد خدا مر مرا تو را سرکا  
چو قسمت است، چه جنگ است مر مرا و تو را؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۹  
-سرکا: سرکه

وقتی قسمت و تقدیر خداوند این چنین است که به عده‌ای از انسان‌ها که آموزش بزرگانی همچون مولانا را جدی گرفته و با فضاگشایی مرکزشان را از همانیدگی‌ها خالی می‌کنند، شراب یا شادی بی سبب زندگی را می‌دهد، و به انسان‌هایی که با مقاومت کردن در برابر اتفاق این لحظه دچار جبر من‌ذهنی شده و دائماً خودشان و دیگران را ملامت می‌کنند، سرکه یا درد همانیدگی‌ها را می‌دهد، دیگر چرا ما باید به جای فضاگشایی و استفاده از عقل و خرد کل، با عقل من‌ذهنی یکدیگر را مسئول بی‌مرادی‌های زندگی‌مان بدانیم و با هم به ستیزه برخیزیم؟

گر بزد مر اسب را آن کینه گش  
آن نزد بر اسب، زد بر سگسکش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۴

-کینه گش: انتقام جو، انتقام گیرنده

-سگسک: اسبی که تند حرکت کند و ضمن راه رفتن خود را سخت بجنباند به طوری که سوار دچار تکان‌های شدید شود، اسبی که بد راه برود، اسب تیزرو، ضد راهوار

اگر آن سوار کار انتقام جو که می‌خواهد رفتار ناهنجار اسب را چاره کند به اسب ضربه‌ای وارد کند، در واقع هدف او از این کار زدن اسب نیست بلکه اصلاح حرکات تند و تکان‌دهنده‌اش می‌باشد.

[درست مانند خرد کل که برای اداره و کنترل رفتارهای ناهنجار ما انسان‌ها در من‌ذهنی که خنده زندگی را به ترشی تبدیل می‌کنیم، ناچار به ایجاد درد و رنج در وجودمان می‌شود].



تا ز سُکسُک وارَهَد خوش پی شود  
شیره را زندان کنی تا می شود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۰۴  
-خوش پی: خوش رفتار و راهوار، خوش خو

مانند سوارکار که قصدش از زدن اسب سرکش این است که رام و راهوار گردد، دردهایی هم که تو در من ذهنی متحمل می شوی، برای این است که با فضاگشایی از عادت جذب شدن به فکرها و وضعیتی که این لحظه ذهن نشان می دهد رها شده و رام زندگی با فضای گشوده شده شوی، چراکه مانند شیره انگور که اگر مدتی درون ظرفی نگه داری تبدیل به شراب می شود، تو نیز اگر توجهات را در این لحظه ساکن کرده و آن را به بیرون معطوف نکنی، این توجه در فضای گشوده شده آهسته آهسته به می زندگی تبدیل می شود.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید